



انتشارات نیلوفر

محمد علی سپانلو

تعلق و تماشا

منتخبِ نقدهای ادبی، گزارش‌ها، مصاحبه‌ها و ...



سپانلو در این کتاب از نخستین برخوردهای قلمی خود با ادبیات و هنر معاصرش از نوجوانی تا روزگار میان‌سالی نمونه‌هایی آورده است. چنان‌که خود اشاره می‌کند بخشی از یادداشت‌ها و مقالات پیرامون مهم‌ترین حوادث ادبی و هنری دوران خاصی از حیات کشورمان و بخش دیگری تماشای رویدادها و البته عکس‌العمل‌های او نسبت به آنهاست.

نقد‌های او درباره‌ی شعر «مرگ ناصری» شاملو و مقاله‌ی گلشیری با موضوع شاعری و نیز بررسی قدیمی‌ترین یادداشت‌های یک موبد زرتشتی که از زمان یزدگرد سوم به‌جا مانده و بحث گروهی از بزرگان ادب ایران حول شعرش، خواندنی است.

به این مجموعه بیافزاییم گزارش دیدارها و مصاحبه‌های او را با آگاتا کریستی، لویی آراگون، و نیز ملاقات مشهورش با خورخه لوئیس بورخس که به سبک خود بورخس نگاشته شده است.

دنباله‌ی نوشته‌های سپانلو، یعنی در واقع جلد دوم این کتاب، با عنوان دیده‌بان خواب‌زده توسط انتشارات نیلوفر در سال ۱۳۹۲ به چاپ رسیده است.



تعلق و تماشا

منتخبِ نقدهای ادبی، گزارش‌ها، مصاحبه‌ها و...

محمد علی سپانلو



انتشارات نیلوفر

سرشناسه	: سپانلو، محمد علی، ۱۳۱۹-
عنوان و نام پدیدآور	: تعلق و تماشا/محمد علی سپانلو.
مشخصات نشر	: تهران: نیلوفر، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری	: ۴۰۰ ص: ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.
شابک	: ۹۷۸۹۶۴۴۴۸۶۳۰۲-
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیا
یادداشت	: چاپ قبلی: نشر قطره، ۱۳۷۹ (۳۳۴ ص).
یادداشت	: چاپ دوم.
موضوع	: ادبیات فارسی -- قرن ۱۴ -- تاریخ و نقد
موضوع	: مقاله‌های فارسی -- ۱۴
موضوع	: ادبیات فارسی -- کتاب‌های نقد شده
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۹۳ ت ۷ ص ۲ / PIR۲۵۲۶
رده‌بندی دیویی	: ۸۱۰ / ۹۰۶ قا
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۷۰۹۰۸۰



انتشارات بهان خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، تلفن: ۶۶۴۶۱۱۱۷

محمد علی سپانلو

تعلق و تماشا

حروفچین: حمید سناجیان

چاپ اول: ۱۳۷۹

چاپ دوم: زمستان ۱۳۹۳

(چاپ اول انتشارات نیلوفر)

چاپ دیا

شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه

حق چاپ محفوظ است

فروش اینترنتی: www.behanbook.ir

فهرست

این کتاب	۹
پیرامون ادبیات	
مردی برای تمام فصل‌های ما	۱۳
مرد امروز، مرد همیشه	۱۸
بهترین کتاب سال	۳۹
نظری به چهار کتاب	۴۳
گزارشی از داستان‌نویسی یک ساله انقلاب	۶۵
مشکل روانی در بررسی تاریخی	۷۰
چهره‌نگین یک دژخیم	۷۷
فاجعه کریستف شاه	۸۱
دامی برای اشباح	۸۴
تظاهر در آینه‌ها	۸۹
زندگی‌نامه یک نویسنده فوق‌العاده	۹۲
دوران باستان	۹۴
نمایشنامه دردناک «اوپنهایم»	۱۰۲
چهره مردمی ستارخان در بلوای تبریز	۱۰۷
توپاز	۱۱۲
آخوندزاده و زمانه‌اش	۱۱۷
ادب فارسی در کشکول دراویش	۱۲۰
برشت وارداتی	۱۲۵
نیشخند ایرانی	۱۲۹
گذری بر ویرانه‌های مدور	۱۳۳
اهمیت انتخاب موضوع	۱۳۷
هزارویک‌شب	۱۳۹

در شعر و شاعری

- ۱۵۷ آتشکده خاموش
 ۱۶۱ میعاد در لجن
 ۱۶۳ دو یادداشت
 ۱۶۷ در گفتگوی مثابی
 ۱۷۰ شعر اقلیمی
 ۱۷۵ ترجمه لوکس
 ۱۷۸ نوآوری در شعر
 ۱۸۱ از جوانی تا دانستگی
 ۱۸۵ غزل معاصر، محتضر زیبا
 ۱۸۹ کشوری دیدم که جز لعنت در آن کشور نبود
 ۱۹۵ مصیبتی زیر آفتاب
 ۲۰۵ چند تذکر برای شاعر جوان
 ۲۱۲ از چشم ابونواس
 ۲۱۵ چهره عبوس و تودار یک ادیب نوپرداز
 ۲۱۸ شاعره‌ای که به زبان خارجی می‌نویسد!
 ۲۲۳ فروغ فرخزاد، یک اسطوره
 ۲۲۵ در یک مناظره
 ۲۲۹ تفسیر یک شعر
 ۲۳۳ شاعری با چند سبک
 ۲۴۰ فردوسی و داستان کاوه آهنگر
 ۲۴۷ باز هم درباره «مرگ آقای ناصری»
 ۲۵۸ در نکوهش سکوت الکن

تماشا

- ۲۷۷ ضدگزارش!
 ۲۸۱ در خانه دوست

۲۸۶	دوغ وحدت و انسان شرقی، مستشرق مآب؟
۲۸۹	رنالیسم سفارشی
۲۹۱	مسئله رنالیسم
۲۹۳	بازنویسی لحظات سفر
۳۰۴	فراموشی ناپذیر
۳۰۹	عریضه...!
۳۱۲	تهران بانو
۳۲۴	تو را من چشم در راهم
۳۲۸	ادبیات داستانی در دوران رضاشاه
۳۳۴	خاطرات ورزا، پسر فرشید

مصاحبه‌ها

۳۴۷	ملکه جنایت
۳۵۲	دیدار با لویی آراگون
۳۵۶	مراپی از بورخس
۳۵۷	گفت‌وگوی جمعی

۳۹۷	فهرست آثار م.ع. سپانلو
-----	------------------------



این کتاب

مجموعه‌ای است منتخب از مقالات، گزارش‌ها و یادداشت‌هایی که طی بیش از سه دهه پیرامون اموری که به نحوی به ادب و فرهنگ هر دوران مربوط می‌شود، یا از گرایش‌های هنری و حتی خصلت‌های اخلاقی رایج نشان دارد، نگاشته‌ام. نخستین مقاله راجع است به کتاب شعر «آتشکده خاموش» اثر منوچهر شیبانی در ۱۳۴۳، و آخرین نوشته‌ها حاوی مباحث پیرامون شعر و داستان و نیز مقاله «تهران‌بانو» در سالیان اخیر؛ برگ‌های سرگذشتی که گاه گواهی است، گاه تماشا و گاه درگیری.

همچنان‌که دیده خواهد شد این نوشته‌ها که بیشترشان طی این چند دهه در مجله فردوسی، روزنامه اطلاعات، مجله آدینه و چندین نشریه دیگر به چاپ رسیده است، زیر چهار سرفصل قرار گرفته‌اند:

— در «پیرامون ادبیات» برخی از کتاب‌های قصه و داستان، یا چهره‌هایی از نویسندگان معاصر موضوع بحث‌اند؛ اغلب به نیت بررسی و نقد، یا به شکل گونه‌ای یادآوری به معاصران و شاید آیندگان.

— نوشته‌هایی که زیر عنوان «در شعر و شاعری» گرد آمده است نیز با انگیزه‌ای همسان تحریر شده است، درباره آثار شعری یا شاعرانی که در سال‌های دور و نزدیک مطرح بوده‌اند؛ و یا بعدها ارج و حرمت بیشتری یافته‌اند. در این فصل سایه‌ای از مباحث و مناقشات عصری را، که مایه اشتغال خاطر روشنفکران بوده است، باز می‌یابیم. به هر جهت هر دو فصل، با جنبه‌های جدلی‌شان که تأیید می‌کند یا خُرده می‌گیرد، دریافتی از آن حال و هوا را به خواننده‌ای که نسبت به حساسیت‌های ادواری در محیط‌های به اصطلاح

فکری ما کنجکاو باشد، منتقل می‌کند؛ یا امیدوارم که منتقل کند.

— در فصل «تماشا» که دربر گیرنده نوشته‌های پراکنده است یادداشت‌هایی هست پیرامون برخی مسائل ادبی گذشته، فرایافت‌های کلی، و نیز دیدارها و خاطراتی که امیدوارم در طرح تصویر دوران‌ها نقشی داشته باشد.

— در بخش «مصاحبه‌ها» به عنوان مصاحبه‌گر گفت‌وگوهایی هست با آگاتا کریستی و لویی آراگون و تماشایی کوتاه از بورخس. اما به عنوان مصاحبه‌شونده، از آنجا که کارنامه صاحب این قلم رقمی نزدیک به پنجاه گفت‌وگو را — اعم از کتبی و شفاهی — به یاد می‌آورد، البته جمع‌آوری آن‌ها به درازا می‌کشید، به علاوه گزینش و حتی تنظیم نکات اصلی آن‌ها کتابی جداگانه می‌طلبید. پس مصاحبه‌ای دراز را نقل می‌کنم که تاکنون منتشر نشده است. یک امتیاز این مصاحبه شاید در آن باشد که در میان پرسندگان چهره‌های مطرحی از ادب و هنر معاصر به چشم می‌خورند؛ که شاید برای خوانندگان جاذبه دیگری پدید آورد.

تاریخ‌هایی که پای هر مطلب آمده، اغلب موقع چاپ آن در نشریات و به ندرت تاریخ نگارش است که به هر حال از هم دور نیستند. ولی در مواردی نظم زمانی را به خاطر نوعی نظم فنی، یعنی نزدیکی مضامین به یکدیگر، به هم زده‌ام. چنین است گزارش فشرده‌ای از برخی اتفاقات یا گرایش‌ها که گاه به آن متعلق و متعهد بوده‌ام، و گاه تماشاگروار از پنجره نیمه‌باز خود بر آن‌ها نگریسته‌ام. اما یک نکته را یادآور شوم: در همه موارد به حکم وجدان و دریافت شخصی خود داوری کرده‌ام، نه ملاحظات مدهای روزگار، به همین دلیل به خلاف عرف جاری، از عقاید گذشته خود شرم‌منده نیستم، دست‌کم آن‌ها را ساده‌لوحانه یا مغرضانه و از سر سیاسی‌بازی یا ذوق‌زدگی نمی‌بینم.

در فرجام شاید ارزش نسبی کار در یادآوری فراموش شده‌ها باشد.

مارسل پروست می‌نویسد: هر کتاب گورستان بزرگی است که نام بیشتر گورهایش محو شده و دیگر خوانده نمی‌شود.

محمد علی سپانلو

شهریور ۱۳۷۸

پیرامون ادبیات



مردی برای تمام فصل‌های ما

سی سال پس از مرگ، جلال و جذبه دهخدا به گونه روزافزونی بالا رفته و اینک افسانه دیرپایی از او در ذهن ملت مانده است. ملتی که شاید آن‌طور که بوده او را نشناسد، اما با احترام و تقدس، اسفار بلندپایه لغت‌نامه‌اش را در قفسه‌ها تماشا می‌کند و چون استخوان‌های بازمانده از پیکره‌ای پیش از تاریخ با شگفتی و شوق به دیگران نشان می‌دهد.

دهخدا از همان آغاز زندگی اجتماعی و در دوره جوانی در صف نخست اندیشه و روحیه نوین جا داشت. مردی آزادی‌خواه و معتقد به روشنایی و عصر طلایی که در زمینه نثرنویسی با «چرند و پرند» پیشتاز سادگی و صلابت و ضربت روزنامه‌نگارانه بود، و همزمان با اشعاری پراکنده (مثلاً قطعه «یاد آر ز شمع مرده») از دید برخی محققان و مورخان ادبی از پیشتازان شعر نو به‌شمار آمد. مردی که پس از ضربه هول‌انگیز ضدانقلاب (استبداد صغیر) و وحشتی که به قول یکی از شاهدان (حسن تقی‌زاده) یک‌شبه موی او را سفید کرد به ساحل امن آمد و در دوران دیکتاتوری رضاشاهی به کار جمع‌آوری امثال و حکم عامیانه و پژوهش در کتب قدیمی و کندوکاو در اقبانوس واژه‌ها پرداخت، و سرانجام چون ادای فریضه‌ای و برآمد پیمانی لغت‌نامه بزرگ را تألیف کرد، و اکنون، سی سال پس از مرگش او را هر گروه و طبقه و هر سلیقه و مکتبی به سبک و سیاق خود می‌پسندد، و در اکثر فصول ادب فارسی، در نظم و نثر، در روزنامه‌نگاری و طنزنویسی و فرهنگ توده و لغت‌شناسی او را به پیشوایی می‌ستایند؛ که او مردی برای تمام فصل‌های ماست، که هم‌اکنون مرشدی و مرجعیت او را در اساطیر فرهنگ معاصر خود می‌بینیم که اگر

مترجمی موفق می‌خواهد به‌عنوان میوهٔ عمر خود و کاری یادمان لغت‌نامه بنویسد و اگر شاعری سرشناس، بیشتر تلاش سالیان اخیر خود را صرف گردآوری کتاب کوچه می‌کند، و اگر سخنور دانش‌پژوهی که خود مورد تقلید است از او به‌عنوان نمودگار و الگوی تقلید نقل‌قول می‌کند، و بسیاری اگرهای دیگر، می‌بینیم که چگونه پیکرهٔ دهخدا در افق منش تاریخی هر مرد موفق فرهنگ و ادب ما طالع شده است.

و حال در این تجلیل خاطره و احترام‌نگاری، وجوه گوناگون کارهای این مرد شگفت‌انگیز را (که صفت «علامه» در حق او فقط تعارف نیست) به اختصار می‌نگریم که موجد تجدید فخر و اهتزاز خاطر هموطنان و هم‌زبانان اوست، وگرنه این‌گونه وجیزه‌ها نه چیزی بر او می‌افزاید و نه از او می‌کاهد.

۱. در آغاز جوانی اشعار فکاهی که با استفاده از زبان کوچه و بازار می‌سازد و در روزنامه **صور اسرافیل** منتشر می‌کند در مردمی که می‌خواستند به حقوق خویش آشنا شوند و آن حقوقی را که می‌شناختند شیفته‌وار می‌پرستیدند، بسیار مؤثر می‌افتد. در کنار نسیم شمال (سید اشرف‌الدین) در ساختن شعر فکاهی و سیاسی عامه‌پسند، دهخدا (دخو) از پیشتازان ادبیات فارسی است. شاعری دهخدا جسته و گریخته در مراحل دیگر زندگی او نیز ادامه دارد، طوری که می‌توان شعرهای این مرد دانشی را که هم پژوهنده بود و هم هنرمند به دو گروه تفکیک کرد: گروه اول اشعاری که در اوج مبارزات سیاسی در حوزهٔ مشروطیت نوشت که حاوی جنبهٔ خطابی نیرومند و طنزی کوبنده است؛ گروه دوم اشعاری که در دوران طولانی کار تحقیق، در سنین میانی و پسین عمر و گویی برای تغییر ذائقه ساخته؛ اما در همین اشعار نیز مهارت و استادی مردی لغت‌شناس و آشنا به تاروپود کلام و عبارات فارسی، که در عین حال می‌توانست یکی از پیشوایان شعر نو شود، به روشنی آشکار است.

اما از همه جالب‌ترین که به نظر می‌آید دهخدا بسیاری از اشعار این دورهٔ دوم نظیر «آب دندان بک»، «خیز و خرخر» و «در چنگ دزدان» را، ضمن آن‌که حکایاتی ملیح را با مهارت به نظم درآورده، بیشتر به قصد ثبت و ضبط لغات مهجور اما کارآیندی که در حین پژوهش می‌یافته سراییده است و در واقع برای فرهنگ‌نویسان بعدی «شاهد مثال» آفریده است.

۲. در همان روزنامه **صوراسرافیل**، دهخدا با استفاده از زبان ساده و روان مردم و کاربرد تعبیر و امثال عامه، سلسله مقالات چرندوپرند را نوشت که به‌زودی به‌صورت الگو درآمد و اثر شدیدی بر طنزنویسان بعدی گذاشت. دهخدا نشان داد که در یک مبارزهٔ سیاسی چقدر قلم هجو و طنز، در رسواساختن بنیادهای متناقض موجود، موفق‌تر از قلم جد است؛ تا بدان‌جا که استبدادیان و مرتجعان روزنامه **صوراسرافیل** را بزرگ‌ترین خصم خود می‌شمردند و چون فرصتی به‌دست آوردند به سرکوب و قتل نویسندگان آن برآمدند و می‌دانیم که چگونه «جهانگیرخان» شهید شد و علی‌اکبرخان دهخدا جان به‌در برد.

۳. چون آب‌ها از آسیاب افتاد و دوران رخوت‌انگیز دیکتاتوری بیست‌ساله چیره گردید دهخدا یکسر به کار تحقیق پرداخت. در این زمینه نخست باید از حواشی هوشمندانهٔ او بر چند کتاب شعر، از جمله **دیوان ناصرخسرو**، **دیوان سید حسن غزنوی** و **دیوان منوچهری دامغانی** نام برد. به نظر من آنچه در این حواشی از همه گیراتر آمده، نبوغ دهخداست در این‌که حدس بزند فلان کلمه ناخوانا یا مبهم که از زیر قلم کاتب چند قرن پیش درآمده در اصل چه بوده است. می‌دانیم که نسخه‌برداران قدیم اغلب سواد درک مطلبی را که رونوشت می‌کردند نداشتند، کلماتی را نقاشی می‌کردند، سرکج‌ها و نقطه‌ها را درست زیر و بالای حروف قرار نمی‌دادند یا می‌انداختند، بنابراین یک کلمه می‌توانست چند جور خوانده شود. در حواشی دیوان‌ها، به‌ویژه کتاب ناصرخسرو، گاه دهخدا تمام یک مصرع را با عوض کردن جای چند نقطه یا افزودن و کاستن دندان‌های جور دیگر خوانده که معنای اصیل آن از زیر غبار آشفتنگی و ابهام بس درخشان بیرون زده است. و من قدرت ادراک و اکتشافی بدین پایه در معاصران او نیافته‌ام.

۴. جمع‌آوری امثال و حکم که دهخدا نخستین ایرانی بود که به‌طور جدی بدان پرداخت؛ خدمتی است شناخته‌تر از آن‌که جز اشاره‌ای را در اینجا بشاید. اما لازم به یادآوری است که این کار در واقع نتیجهٔ ثرنویسی سابق او و مقدمهٔ تدوین لغت‌نامهٔ بزرگ بود.

۵. لغت‌نامه که عملاً بیست سال آخر زندگی او را تا آخرین دقایقش به خود اختصاص داد همان‌طور که می‌دانند دستمایه‌ای غنی است که هر پژوهنده‌ای یا

هر فرهنگ‌نویسی که با زبان فارسی سروکار دارد از رجوع به آن ناگزیر است. دهخدا برای رهروان بعدی راهی بلند و عمیق گشوده تا در شناخت تاریخ تحوّل و تکامل زبان تاریخی پارسی مجاهده کنند. «لغت‌نامه دهخدا» فرهنگ‌نامه عادی نیست، در واقع سرگذشت واژه‌هاست، واژه‌هایی از همه دست، از فارسی و زبان‌هایی که با فارسی در دادوستد بوده‌اند؛ و در تدوین این مجموعه زنده، در علامه فقید عنادی از آن دست که مثلاً برخی از محققان با لغات «بی‌اصل و نسب» یا مثلاً «دساتیر» دارند دیده نمی‌شود. در این فرصت این اشاره پر بیراه نیست که: از زمان شادروان استاد پورداوود، تا مثلاً آخرین مصحح فلان کتاب فارسی ساخت هند، جنگی پُر تعصب و خشم‌آلود با لغات برساخته ایرانیان مقیم هند در قرن پیش، که به نام «دساتیر» معروف است، به شکلی ناموجه ادامه دارد. غالب «استادان اصولی» ما توجه نکرده‌اند که هر ملتی احتیاجات نوین زبانی خویش را به هر صورت وضع و خلق و البته جعل می‌کند و ساخته‌شدن مدام لغات و تعبیر عامیانه شاهد آن مدعاست.

دویست سال پیش، در آغاز شکل‌گیری اندیشه‌های «ملیت ایرانی» که خود عصای دست انقلاب آزادی‌خواهی و مردم‌گرایی مشروطیت شد، نیازی عظیم به لغات «پارسی سره» حس می‌شد که کتب قدیمی از جمله شاهنامه یارای برآوردن تمامی آن را نداشت. ناگزیر در هندوستان فرقه‌هایی ایرانی‌نژاد، در هوایی جادویی و سحرشده، با نام‌هایی برساخته الهام‌های فوری، تاریخ‌ها و افسانه‌ها و دین‌ها و سنت‌ها ساختند و آن کلمات را وضع کردند. نیاز متقابل مردم ایران نیز بخشی از آن واژه‌ها را در خود پذیرفت، پسندید و به کار برد و استعمال آن در زبان هم امروز ما نشان می‌دهد که آن استادان اصولی در مخالفت با تمامی این لغات لجاجت بی‌جا کرده‌اند؛ زیرا به نظر ما آن فرقه‌های جعلی (مه‌آبادیان و هوشنگیان و آذرکیوانیان و غیره) را در واقع احساس و احتیاجی دسته‌جمعی خلق کرده است، همان که یونگ در نظریه معروفش «آرک تیپ» نامیده است.

۶. دهخدا در میان آخرین دست‌نوشته‌هایی که شعرهای عاشقانه پیرانه‌سر اوست در سال ۱۳۳۴ در می‌گذرد و آن دل‌دریایی از تلاطم باز می‌ماند.

اکنون آیا سی سال از مرگ او گذشته است؟ خود او می‌گوید:

مرگ هرگز برای ماضی نیست

مرگ از بهر حال و آینده است

حال و آینده را توان کشتن

لیک بگذشته تا ابد زنده است

آن جوان آتشین‌خو، آن نیزه‌ور خستگی‌ناپذیر دوران مشروطه، آن محقق میانه‌سال عهد دیکتاتوری که نیشخندی بی‌اعتنا بر لب دارد، آن نامزد گرانقدر ریاست جمهوری حکومت ملی، و آن نویسنده کهن سال سرگذشت واژه‌ها که خود به تمامی به شکل واژه‌ای مقدس درآمده است، اکنون در همه مظاهر فرهنگ امروز ما زندگی می‌کند و یکصدوشش سال دارد.

مرد امروز، مرد همیشه

کودکی

برای محمد مسعود هنوز زندگی نامه مرتبی تدوین نشده است. در پژوهش‌هایی هم که درباره او صورت گرفته و در صدها مقاله و یادداشت که به‌ویژه پیرامون اسرار مرگ او نوشته‌اند اغلب به حدس و گمان و شگردهای روزنامه‌نگاری اکتفا شده است. بنابراین ناچاریم در همین مختصر نیز یکبار دیگر در زوایای تاریک سرگذشت این داستان‌نویس و روزنامه‌نگار پرآوازه و جسور ایرانی جست‌وجو کنیم تا تصویری از زندگی او به‌دست آوریم. خوشبختانه پنج رمانی که مسعود نوشته اغلب اشارات مستقیمی به زندگی او دارد.

این رمان‌ها عبارتند از **تفریحات شب** [سال ۱۳۱۱ هجری شمسی] **در تلاش معاش** [۱۳۱۲] **اشرف مخلوقات** [۱۳۱۳] **گل‌هایی که در جهنم می‌رویند** [۱۳۲۳] **بهار عمر** [۱۳۲۴].

بهار عمر، داستان کودکی مسعود است در شهری که نام نمی‌برد ولی از آنجا که یک‌بار آن را «شهر کوچکی که مرکز تقدس و زهد است.» [ص ۱۰۹، **بهار عمر**] توصیف می‌کند و سایر امارات و نشانی‌ها مسلماً این شهر قم است.

بهار عمر را مسعود درباره کودکی و نوجوانی خویش نوشته است. محمد خردسال با پدری مذهبی و مادری زحمتکش در این شهر که ظاهراً مولد اوست زندگی می‌کند. دورترین خاطراتی که نقل می‌کند درباره بروز بیماری وبا و قحطی در سراسر شهر است که قدرت توصیف او را می‌نمایاند:

«عده اموات روزبه‌روز رو به فزونی بود.

از در منزل تا مدرسه روزی نبود که چشمم چندین نعش عریان که از دهانشان خونابه و کف خارج شده و شکم و دست و پایشان باد کرده باشد نبیند. آن‌ها همه دارای علامت و نشان بودند و معلوم بود همگی به یک درد مرده‌اند: درد گرسنگی و سرما! [بهار عمر، ص ۲۴]

«من در میان جسدهای خشک‌شده و بنفش‌رنگ، بسیاری از بچه‌های محله و همبازی‌های خودم را می‌دیدم که مادر و خواهرشان بالای سرشان آهسته آهسته اشک می‌ریختند. آه من عجب جایی به دنیا آمدم؟ من چه می‌توانستم بکنم؟» [ص ۲۵]

«تلفات روزبه‌روز زیادتر می‌شد، و کار به جایی رسیده بود که مرده‌ها را بدون غسل دسته‌دسته در گودالی ریخته با سنگ و خاک می‌پوشانیدند. گوشت گربه و سگ خوراک عادی شده و علف‌های بیابان و ریشه‌های درخت‌ها مورد هجوم گرسنگان واقع می‌گشت. بچه‌های خردسال تک‌تک در کوچه مورد سرقت واقع و مفقودالثر می‌شدند.» [ص ۲۸]

پس از خاطره قحطی خاطره دوران تحصیل ابتدایی و معلم و مدرسه می‌آید. مسعود در تمام عمر از برنامه درسی مدارس و تربیت خیالبافانه‌ای که به بچه‌ها می‌دهند با شدت انتقاد کرده و آن را عامل اصلی انحراف جوانان و بی‌ثمر شدن زندگی‌شان می‌شمارد. دوران تحصیل ابتدایی مسعود باید مقارن با سال‌های جنگ جهانی اول [۱۹۱۴-۱۹۱۸] باشد، زیرا اندکی قبل می‌گوید: «چند ماه بود شهر از طرف روس‌ها اشغال شده بود» [ص ۲۳] سپس به گذران اضطراب‌آمیز و پردغدغه زندگی خود در ماه‌های قحط و غلامی پردازد و تصویری گیرا از محیط ایامش ترسیم می‌کند:

«خرجی ما کم‌کم تمام می‌شد... وضعیت ارزاق عمومی به واسطه جنگ و ناامنی روزبه‌روز سخت‌تر می‌شد. هر روز که به مدرسه می‌رفتم دکان‌ها را بی‌ناتر و پرجمعیت‌تر از روز قبل می‌دیدم. آرد

مختصری را که پدرم در خانه گذاشته بود ممکن نمی شد برای پخت به دکان ها داده شود، بلکه در خانه روی ساج آهنی نان فطیری درست می کردیم.

من برای غذای ظهر یکی از آن ها را به مدرسه می بردم ولی کمتر نان به مدرسه می رسید زیرا همین که از خانه خارج می شدم همبازی های کوچ و محله خود را می دیدم که با چشمان گودافتاده از من تمنای لقمه نانی دارند. من به هر کدام قطعه کوچکی از نان خود قسمت می کردم و گاهی هم یکجا سفره نانم را گرسنه ها قاپ زده و از زحمت تقسیم کردن خلاصم می کردند.

هنوز زمستان به آخر نرسیده بود که قحطی به کمال شدت می رسید.»
[ص ۲۴]

«یک روز در شهر خبر پیچید که به مناسبت صلح انگلیس و آلمان در اداره راه که در دست کمپانی انگلیس است مجلس جشن و سروری برپا خواهد بود و آتش بازی مفصلی به عمل خواهد آمد.» [ص ۵۷]

«پدرم چند ماه بود دچار دل درد شده و از خواب و خوراک افتاده بود، مرضش روزه روز شدت می کرد و معالجات و نذر ها و نیازها و دعاها به هیچ وجه ثمر ثمر واقع نمی شد.» [ص ۶۲]

«خطر فقر و بدبختی ما را تهدید می کرد.

مرض فقر از دل درد و حتی وبا و طاعون خطرناک تر بود.
پدرم به طرف قبر می رفت و مادرم گریه کنان او را مشایعت می کرد.»
[ص ۶۳]

در چنین فضای روحی است که مسعود به نتیجه گیری تلخی می رسد که به قول خودش در تمام زندگیش ادامه یافت و به نظر ما زندگی او را دچار دوگانگی شدیدی کرد؛ دوگانگی میان اخلاق و بی اخلاقی که در وجود مسعود تا آخر عمر مثل جنگ میان نور و ظلمت همیشه باقی ماند. برای موفقیت در زندگی داشتن پول و قدرت شرط لازم است: این نتیجه گیری تلخ را از مسعود بشنویم:

«می خواستم زنده بمانم و بر مصائب زندگی، بر گرفتاری ها، بر

بدبختی‌ها، بر ناخوشی‌ها و بر فقر غلبه نمایم. فکر خام و تجربه ناقص من به من یک مطلب را آموخته بود که امروز هم عیناً مانند آن روز به صحت این مطلب اعتراف و ایمان دارم و آن این بود که برای غلبه بر مشکلات حیات و برای خوب زندگی کردن و از لذایذ زندگی تمتع بردن دو چیز لازم است و آن پول و زور است.» [ص ۶۴]

در تعقیب همین نظریه است که مسعود در محیط محدود و خرافی روزگارش برای پول درآوردن نخست دست به کار کیمیاگری، شعبده‌بازی و جادو می‌شود، و این اولین شغل نویسنده‌ای است که توانست تجارب عمیقی از اعماق جامعه و روزگارش به دست آورد و برای آینده بیندوزد.

«من پدر بزرگم را به چشم ندیده بودم ولی از او داستان‌های افسانه‌مانندی شنیده و چون گویندگان پیرهایی بودند که مدعی معجزات و کرامات جد من بودند نمی‌توانستم در قبول این گفته‌ها تردید نمایم.» [ص ۶۷]

«این روایات و قصه‌ها بیشتر مرا به مطالعه اوراق و کتبی که از او به یادگار مانده بود تشویق و تحریض می‌نمود. اتفاقاً در میان کتاب‌ها و نوشته‌های او همین‌طور که حدس می‌زدم مطالب جالب توجهی به دست آمد که صفحه جدید و مرموزی در زندگی من باز نمود. در میان نسخه‌های خطی، نسخه‌های طلسمات و عزایم و چندین نسخه کیمیاگری یافت می‌شد.» [ص ۶۸]

«دوره شش ساله مدرسه ابتدایی را به پایان رسانیده و چون کلاس بالاتری در شهر نبود کاملاً بی‌کار بودم. به عنوان تحصیل علوم دینی در یکی از مدارس قدیم حجره‌ای گرفته و کتاب جامع المقدمات را مطالعه می‌کردم.» [ص ۷۴]

دومین شغلی که مسعود جوان اختیار می‌کند نخستین تمرین او برای حرفه محبوب آینده‌اش به شمار می‌آید: حرفه نویسندگی و روزنامه‌نگاری. وی در این زمان هفده سال دارد.

«از روی روزنامه **صوراسرافیل** روزنامه‌ای به اسم شفق تقلید نمودم.» [ص ۱۰۳]

«اولین شماره شفق در پنجاه نسخه انتشار یافت چهار صفحه تقلید خشک و بی‌جان از هشت صفحه روزنامه **صوراسرافیل** شده بود، از وطن، از آزادی، از قانون، از مشروطیت، از حقوق مردم، از معارف و امنیت، از صحنه، از اخلاق، از مزایای راستی و درستی... از علل خرابی، از مفاسد اجتماعی، از فقر عمومی... از تعدی مأموران و از این قبیل مباحث و مقالات چهار صفحه را با خط ریز اشباع نموده بودم.» [ص ۱۰۷]

و کتاب **بهار عمر** با فاجعه مرگ پدر و توصیف تنهایی و بی‌پناهی پسر در برابر آینده مبهم به پایان می‌رسد.

جوانی

محمد مسعود در حدود بیست سالگی به تهران می‌آید. ورود او که در آن زمان «محمد دهاتی» نام داشت، به این شهر، برابر با سالیان نخست استقرار حاکمیت رضاشاه در ایران است. بنا بر آنچه در کتاب «شرح حال و اسرار مرگ محمد مسعود»، نوشته پرویز نقیبی آمده است نخستین کار او در تهران استخدام در چاپخانه‌ای به سمت نقاش و خطاط بوده است.

اما می‌توان حدس زد که محمد دهاتی هوشیار و زرنگ توانسته باشد، در همین سال‌ها، در تهران مدرکی از مدارس متوسطه به دست آورد و سپس راه خود را به سوی دیوانسالاری تازه پای آن دوران بگشاید. او این سال‌ها را، گذران تلخ و توانفرسای جوانی نیمه‌بیکار و دربه‌در را، بعداً در سه رمان معروفش (**تفریحات شب**، **در تلاش معاش**، **اشرف مخلوقات**) بسیار گرم و زنده حکایت کرده است. نوشته‌اند که مسعود به اتفاق گلچین گیلانی (شاعر معروف بعدی) که نیمه دوم عمرش را در انگلستان گذراند و همان‌جا درگذشت، و شخص دیگری به نام اعتضادی تاجر بازار، مشترکاً اتاقی اجاره کردند و زندگی بخورونمیری به‌راه انداختند. چهره این سبک رفیقان نیز با رنگ‌آمیزی طنزآمیز و در عین حال دردناکی